

با سرمایه‌گذاری خارجی به کجا می‌رویم؟

مهندس لطف‌الله میثمی



سرمایه‌گذاری خارجی و قانون اساسی

در اصل هشتاد و یکم قانون اساسی آمده است: «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی معاونت و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.»

پرسش اساسی این است که به رغم وضوح این اصل، مجلس شورای اسلامی با چه توجیهی به تصویب طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اقدام می‌کند؟ و چگونه است که جناح‌های موجود در مجلس ششم به فراخور مصالح خود به نقض برخی از مواد قانون اساسی حساسیت نشان می‌دهند، ولی اکنون در یک نشست غیرعلنی و دور از چشم کارشناسان مستقل و مردم ایران، به تصویب چنین طرحی رای می‌دهند؟ بی‌آن‌که توجه داشته باشند به غیر از وجود دلایل کارشناسی در نقد چنین طرحی، عدول آشکار از قانون اساسی در فضای تبلیغ قانون‌گرایی می‌تواند هزینه‌های اجتماعی جدی به دنبال داشته باشد. از طرفی جای تعجب دارد که چگونه جناح محافظه‌کار مدعی آمریکاستیزی نیز در برابر تصویب این طرح، نظر موافق خود را اعلام

پس از حرکت مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ انتخابات شوراها و انتخابات ۲۹ بهمن امید می‌رفت که جریان اصلاح طلبی با اتکا به آرای مردم، مشارکت آن‌ها را در تمامی زمینه‌ها جلب کند و از این طریق به حل زیربنایی مشکلات ایران بپردازد. با این حال، مجلس ششم در یک اقدام غیرمنتظره و در یک نشست غیرعلنی و به اتفاق آرا، طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در ایران تصویب نمود. پیش از این مجلس پنجم نیز جذب سرمایه‌گذاری خارجی را تحت عنوان «بیع متقابل» تصویب کرده بود که در چارچوب آن دولت اجازه می‌یافت طرح‌های نفتی را به مناقصه بین‌المللی بگذارد و تاکنون در همین چارچوب حدود ۲۰ میلیارد دلار استقراض قطعی - و یا در حال قطعی شدن انجام شده که با اعتراض و نیز استقبال بعضی از کارشناسان رو به رو شده است.



می‌کند؛ تا جایی که به قول رئیس مجلس حتی یک نفر از نمایندگان حاضر در جلسه به علامت مخالفت قیام نمی‌کند. در این که جناح‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوتی به چنین طرحی رای مثبت داده‌اند تردیدی نیست، اما دلایل هر چه باشند باید آن چنان مبرهن و قاطع بوده باشند که عدول آشکار از قانون اساسی را توجیه کند. این دلایل چه می‌توانند باشند؟

به نظر می‌رسد آنچه نمایندگان محترم مجلس ششم را قانع ساخته که به این طرح رای بدهند تشخیص یک بحران در مملکت و استناد به دو اصل از قانون اساسی برای حل آن است. این بحران عبارت است از بحران بیکاری فزاینده و بی‌آثیه بودن جوانان. آن دو اصل قانون اساسی عبارت‌اند از:

۱. اصل ۱۵۳:

۲. بند دو از اصل ۱۱۰ اختیارات رهبری.

اصل ۱۵۳ به این شرح است: «هر گونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگی، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است.» از این اصل چنین استنباط شده که اگر بستن قراردادی با بیگانگان به سلطه آن‌ها منجر نشود، با مشکل قانونی مواجه نخواهیم شد.

در بند دو از اصل ۱۱۰ که مربوط به اختیارات مقام رهبری می‌باشد چنین آمده است: «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.» و مستولان از آن‌جا که بیکاری فلج‌کننده را یکی از معضلات نظام جمهوری اسلامی می‌دانند لذا برای حل آن سعی شده از ترکیب دو اصل به راهیابی سرمایه‌گذاری خارجی برسند.

برخی از حقوق‌دانان معتقدند اگر معضل، جدی و از طرق معمولی غیرقابل حل باشد و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به مصلحت بوده و گره‌گشا باشد لذا این امر مشکل قانونی نخواهد داشت و با بردن به مجمع تشخیص مصلحت این گره باز خواهد شد.

سعی ما در این نوشته بر آن است که نشان دهیم در شرایط فعلی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، گره‌ای از مشکل بیکاری نخواهد گشود و این کار به مصلحت نظام و مردم ایران نیست؛ بنابراین با اشکال قانونی هم مواجه خواهیم شد.

حل بحران بیکاری

این تحلیل در نزد برخی از دست‌اندرکاران وجود دارد که نظام جمهوری اسلامی را دو بحران تهدید می‌کند: نخست بحران بیکاری فزاینده و دوم بحران بدهی‌های خارجی؛ اما در مقایسه، آن چه که بیشتر ایجاد خطر می‌کند، بحران بیکاری است. بر این اساس مهار این بحران در اولویت قرار می‌گیرد و سود جستن از سرمایه‌های مستقیم خارجی بلامانع می‌شود. آن‌ها در پاسخ منتقدان که می‌گویند سرمایه‌های خارجی، فرهنگ وارداتی را بر فرهنگ ملی چیره خواهد کرد، این گونه استدلال می‌کنند که عارضه فوق را می‌توان با مبارزه فرهنگی یا به اصطلاح شدت و غیرت دینی خنثی کرد.

این فرمول که از سال ۱۳۶۷ به بعد در دستور کار قرار داشته است، دو جریان ظاهراً نامتجانس را در کنار هم رشد داده است. از یک سو میلیاردها دلار سرمایه خارجی تحت عنوان گشایش اعتبار، بیع متقابل، فاینانس و... به ایران وارد شده است و از سوی دیگر یک جریان خشونت‌طلب تحت عنوان حمایت از ارزش‌ها به معرکه وارد شده است تا به اصطلاح عوارض فرهنگی سرمایه‌های خارجی را خنثی کنند. اما پروسه ۱۲ ساله بعد از سال

۱۳۶۷ نشان داده است که علاوه بر مقروض شدن ملت ایران، مقابله فرهنگی با عوارض سرمایه خارجی، عملاً به اعمال فشار و محدودیت علیه منتقدان قانونی تبدیل شده است. یعنی علاوه بر تهدید استقلال ملی، حصر آزادی‌های سیاسی - فرهنگی را شاهد بوده‌ایم. در شرایط کنونی نیز همانگی این دو جریان به خوبی دیده می‌شود؛ از یک سو اعمال فشار علیه جریان‌های منتقد سیاسی و از سوی دیگر بازگذاشتن دروازه‌های مملکت به روی سرمایه‌گذاران خارجی!

آمار رسمی آقای خاتمی دال بر این است که طی دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی، بیش از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد کشور شده است. با این حال آمارهای موجود در رابطه با عملکرد برنامه اول و دوم توسعه نشان می‌دهد که با ورود سرمایه خارجی نه تنها در این دوران معضل بیکاری حل نشده است، بلکه با تحت فشار قرار گرفتن منابع مالی دولت - به دلیل بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های خارجی - از سرمایه‌گذاری دولت در حمایت از صنایع داخلی و کشاورزی و ایجاد اشتغال جدید جلوگیری به عمل آورده است و علاوه بر آن، حاصل تعطیلی بسیاری از صنایع ملی و بیکار شدن تعدادی زیاد از نیروهای شاغل بوده است.

از سوی دیگر، تجربه ۲۰ سال اخیر نشان داده است که سرمایه‌گذاران خارجی عمدتاً در صنایع نفتی، ذوب فلزات و معادن حاضر به سرمایه‌گذاری بوده‌اند. یعنی در واقع آن‌ها بخش‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهند که اساساً اشتغال‌زا نمی‌باشد و بر اتوماسیون و تکنولوژی پیشرفته اتکاء دارد. گویا رئیس جمهور گینه استوایی تئودوراویانگ، واقعیت این گونه سرمایه‌گذاری‌ها را بهتر از ما ارزیابی می‌کند. او می‌گوید: «تا هنگامی که منابع زیرزمینی کشور ما کشف نشده بود، صنوق بین‌المللی پول و سایر نهادهای صاحب سرمایه، شرایط سختی را برای اعطای وام به ما مطرح می‌کردند؛ اما به محض آن‌که در کشور ما نفت پیدا شد آن‌ها اقبال شگفت‌انگیزی به ما نشان دادند.» (خبرگزاری فرانسه، آگوست ۲۰۰۰)

بحران تکنولوژی

از دلایل دیگری که مدافعان سرمایه‌گذاری خارجی مطرح می‌کنند،

بحران تکنولوژی در ایران است. آن‌ها می‌گویند تا زمانی که سرمایه‌گذاران خارجی به صورت مستقیم وارد عرصه اقتصاد ایران نشوند و در مالکیت منابع و پروژه‌ها سهمین نشوند، تکنولوژی پیشرفته با خود به همراه نخواهند آورد، که این خود باعث می‌شود فاصله تکنولوژیک ایران با جهان صنعتی روز به روز افزایش یابد.

در پاسخ باید گفت که با توجه به رشد شتابان تکنولوژی در شرایط کنونی، تکنولوژی‌ها به سرعت مزیت خود را از دست می‌دهند و اگر کشوری خود به منبع شکل‌گیری تکنولوژی تبدیل نشود، همواره باید به دنبال جذب تکنولوژی بود. اگر در شرایط کنونی، تکنولوژی پیشرفته‌ای به دست سرمایه‌گذار خارجی وارد شود، ضمن افزایش بیکاری در حال حاضر، در صورتی که او بعد از مدتی قصد خروج از ایران را داشته باشد، چیزی جز یک تکنولوژی کهنه را بر جای نخواهد گذاشت. مگر این که ما

از سرمایه‌گذاران خارجی تقاضای اقامت دائم داشته باشیم تا بلکه به واسطه حضور آن‌ها از مزیت تکنولوژی پیشرفته برخوردار شویم. در این صورت نیز سرمایه‌گذار خارجی هیچ‌گاه مزیت خود را به ما از زانی نخواهد کرد، چرا که او نیز به خوبی می‌داند که در سایه مزیت تکنولوژی، در منابع طرح‌ها به عنوان سهمین و شریک اصلی پذیرفته شده است.

آیا ما می‌خواهیم بر سر سرمایه‌گذاران خارجی کلاه بگذاریم و در روند تعامل با آن‌ها، تکنولوژی مورد نظر خود را به دست آوریم؟! آیا سی و چند سال پروسه صنعت خودروسازی پیکان برای ما درس آموزنده‌ای به همراه نداشته است؟ آیا تجربه صنعت پتروشیمی که با مشارکت و حضور ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها و... شکل گرفت و اکنون دچار یک

عقب‌ماندگی تکنولوژیک است، ما را به خود نیاورده است؟ آیا این موضوع دردناک نیست که ما مغزهای طراح و مبتکر خود را که منبع اصلی رشد تکنولوژی هستند، فراری دهیم تا در سازمان‌های تحقیقاتی و صنایع غرب مشغول کار شوند، آن‌گاه دست به دامن سرمایه‌گذار خارجی شویم تا برای ما تکنولوژی به ارمغان آورد؟ آن‌ها که رگ غیرت دینی‌شان برجسته می‌شود، چگونه با کارشناس ایرانی به بهانه ضدازدگی بودن کنار نمی‌آیند، اما در مقابل هجوم متخصصان و سرمایه‌گذاران خارجی به بهانه عمده بودن بحران بیکاری، مهر سکوت بر لب می‌زنند؟ جا دارد بپرسیم که آیا آن همه تلفات و هزینه‌های انقلاب، نقض غرض نبود؟ آیا جناح‌های موجود در نظام به عمق چنین راهبردی واقف هستند؟ و آیا موضوع را لمس می‌کنند که با حضور دائمی و بلندمدت سرمایه‌گذاران خارجی، ما ناچار خواهیم بود که مانند برزیل، ترکیه، مکزیک، و... آن‌ها را در حاکمیت شریک کنیم و در مقابل نیز به جای برخورداری از مواهب سرمایه‌گذاری، بار سنگین بدهی‌ها و عدم استقلال کشور را به دوش بکشیم؟ آیا ما تجربه‌ای متفاوت از برزیل، مکزیک، روسیه، اندونزی و... را می‌خواهیم رقم بزنیم؟ و یا از هیئت حاکمه آن‌ها زرتنگ‌تریم؟

بحران سرمایه

یکی از دلایل اصلی حامیان طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بحران سرمایه است. آن‌ها چنین می‌گویند که ایجاد اشتغال و رونق اقتصادی نیاز به سرمایه‌های کلان دارد و چون سرمایه‌گذاران داخلی ناتوان از انجام چنین کاری هستند، پس به ناچار باید به سرمایه‌گذار خارجی متوسل شد. اولین پرسشی که به ذهن می‌آید این است که حجم عظیم سرمایه‌های ارزی حاصل از فروش نفت و سایر کالاها و استقراض که از سال ۱۳۵۷ تاکنون وارد ایران شده‌اند و رقمی در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار را نشان می‌دهد، به کجا رفته‌اند؟ سرمایه‌گذاری در صنعت و کشاورزی پیشکش؛ اگر ۲۰۰ میلیارد دلار را برای هزینه‌های جاری منظور می‌کردیم و با نیمی از آن - مانند امارات متحده عربی - در بانک‌های خارجی با سود زیر پنج درصد سرمایه‌گذاری کرده بودیم، اکنون مبلغی بین ۱۰ - ۱۵ میلیارد دلار درآمد سالانه داشتیم.

به راستی این سرمایه‌های هنگفت به کجا رفت؟ در ثانی برخی چنان از نقش نجات‌بخش سرمایه‌های خارجی سخن می‌گویند که گویا از سال ۶۷ تا کنون مملکت ما رنگ این پدیده را به چشم ندیده است! به گواه آمارهای رسمی در این ۱۲ سال، بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی به اشکال مختلف به ایران وارد شده است که با قراردادهای اخیر این رقم افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد. این سرمایه‌ها چه گرهی از اقتصاد ایران باز کردند؟ صنایع به بازدهی بالاتری رسیدند؟ بر میزان اشتغال افزوده شد؟ بر رقم صادرات غیرنفتی اضافه شد؟ یا این که هزاران نفر صاحبان صنایع به دلیل چک‌های برگشتی تحت تعقیب قرار گرفتند، کارخانه‌ها تعطیل شدند یا به مرز بحران رسیدند، و بر خیل

آیا این موضوع دردناک نیست که ما مغزهای طراح و مبتکر خود را که منبع اصلی رشد تکنولوژی هستند، فراری دهیم تا در سازمان‌های تحقیقاتی و صنایع غرب مشغول کار شوند، آن‌گاه دست به دامن سرمایه‌گذار خارجی شویم تا برای ما تکنولوژی به ارمغان آورد؟

بیکاران افزوده گردید؟

پس جا دارد که جویا شویم بر سر سرمایه عظیم ۴۰۰ میلیارد دلاری چه رفته است؟ سرمایه‌های خارجی چرا بازدهی نداشته‌اند و چه تضمینی وجود دارد که با سرمایه‌گذاری‌های جدید، آن نشود که بر دارایی‌های پیشین ملت رفت؟ از این گذشته، چرا حجم عظیم نقدینگی داخلی و سرمایه ایرانیان مقیم خارج - که تا ۴۰۰ میلیارد دلار هم برآورد شده است - را نمی‌توانیم جذب تولید کنیم؟

بحران مدیریت

برخی از حامیان سرمایه‌گذاری خارجی معتقدند که سهمین شدن سرمایه‌گذاران خارجی در منابع و صنایع، به معنای سهمین شدن آن‌ها در مدیریت اقتصادی است. این‌ها مدیریت خارجی را حل‌کننده بحران مدیریت در عرصه اقتصاد می‌دانند و در واقع تلویحاً می‌پذیرند که در مدت این دو دهه، سرمایه‌های عظیم ملی به دلیل بحران در مدیریت اقتصادی نتوانسته است مثمرتر باشد.

به نظر می‌رسد مدیریت اقتصادی ایران به جای آن که روند ۲۰ ساله

هماهنگ کنند، و تناقض گفتار و رفتار خود را از بین ببرند.

بحران ظرفیت‌سازی در صنعت نفت

یکی دیگر از دلایلی که برخی از حامیان سرمایه‌گذاری خارجی مطرح می‌کنند، بحران ظرفیت‌سازی در صنعت نفت است. آن‌ها می‌گویند عربستان سعودی تا سال ۲۰۲۰ میلادی به ظرفیت تولید ۲۰ الی ۳۰ میلیون بشکه در روز دست پیدا می‌کند. به همین دلیل اگر بخواهیم سهم ۱۴ درصدی بازار خود را در اوپک حفظ کنیم، برای این که موازنه کنونی بر هم نخورد، نیاز به سرمایه‌گذاری خارجی داریم. تا با ظرفیت‌سازی و بالا بردن تولید و صادرات درآمد نفت را - که به قول رئیس جمهور محترم، درآمد نیست بلکه تاراج ثروت است - افزایش دهیم. استدلال این جریان این است که در سال ۲۰۲۰ تولید نفت عربستان ۴ برابر ایران خواهد شد و به لحاظ امنیتی و تسلیحاتی، تعادل منطقه به ضرر ایران به هم خواهد خورد. و لذا هیچ راهی نیست جز افزایش صادرات در مدت کم که آن هم سرمایه‌گذاری کلان می‌خواهد. بنابراین سرمایه‌گذاری کلان، سرعت این سرمایه‌گذاری در زمان محدود و تکنولوژی ادعایی بالا، ما را صرفاً به سرمایه‌گذاری خارجی رهنمون می‌کند و راه دیگری باز نمی‌گذارد.

گویا در نظر این جریان در چشم‌انداز ۲۰ ساله ایران، راه دیگری به غیر از فروش نفت خام متصور نیست! از طرف دیگر به گواه کارشناسان و صاحب‌نظران مسایل اقتصادی بسیاری از پروژه‌های نفتی در منطقه جنوب و خلیج فارس به دلیل نوع مخازن، با سرمایه و تکنولوژی موجود در ایران قابل اکتشاف و استخراج است. آیا آن‌ها که در رقابت با عربستان به استخراج هر چه بیشتر نفت می‌اندیشند، به این نکته توجه کرده‌اند که سرمایه‌گذار خارجی تنها به سود خود فکر می‌کند و در صدد صیانت از مخازن بر نخواهد آمد؟ آیا تجربه قرارداد داری و امتیاز ۱۹۳۳ و قرارداد کنسرسیوم برای ما کافی نیست که بدانیم کمپانی‌های نفت هیچ گامی در جهت صیانت از مخازن نفت ما بر نمی‌دارند؟ آیا در پایان چنین مسابقه بدفرجامی، چیزی جز مخازن مستهلک شده بر جای خواهد ماند؟ و آیا فکر کرده‌اند که تعیین قیمت نفت در اختیار تولید کنندگان نیست و اصولاً نفت یک کالای صرفاً اقتصادی به شمار نمی‌آید؟ حضور ناوگان امریکا و جنگ‌های اخیر در منطقه بر سر چیست؟

اقتصاد خود را بر صادرات نفت خامی متکی کرده‌ایم که باید از دریا بگذرد که در آن، نه برتری دریایی داریم و نه برتری هوایی و نه اختیار تعیین قیمت. و... مگر ژنرال شوار تسگف نگفت که هدف از جنگ خلیج، تضمین ثبات ۱۰۰ ساله نفت ارزان است؟

بحران امنیت در منطقه

حامیان سرمایه‌گذاری خارجی یک مزیت دیگر برای توسعه استخراج

خود را نقد و بررسی کند که چرا به رغم درآمد عظیم ۴۰۰ میلیارد دلاری نتوانسته معضل اقتصاد ایران را حل کند، با روی آوردن به سرمایه‌گذاری خارجی به بهانه حل بحران بیکاری، بحران تکنولوژی و کمبود سرمایه، به دنبال فرار از انتقاد در زمینه راه‌کارها و راه‌بردهای اقتصادی و مدیریتی است. آن‌ها که ادعا می‌کردند اگر نرخ ارز از هفت تومان به ۱۵۰ تومان برسد، مشکل اقتصاد ایران حل می‌شود، چه پاسخی برای فاجعه کاهش ارزش پول ملی دارند که اکنون به مرز برابری ۸۰۰ تومان با یک دلار رسیده است و ملت ایران هر روز بیش از پیش احساس فقر می‌کند. و آن‌ها که در بانک مرکزی در یک مقطعی می‌خواستند قیمت دلار را پلکانی پایین بیاورند و هنوز هم در مناصب اقتصادی وزارت خارجه، مبلغ جذب سرمایه خارجی هستند آیا به مدیریت خود شک کرده‌اند که به دنبال مدیران خارجی هستند؟ آن‌ها که مبتکر واگذاری صنایع سودده به ثمن به باندهای ویژه بودند، چرا اکنون پاسخ‌گوی تعطیل شدن صدها واحد تولیدی فعال نیستند؟

حاکمیت رانتی و انحصاری برخی باندها به صنایع کلیدی، عدم همکاری نظام بانکی با بخش تولید، به زانو درآوردن صنایع داخلی با واردات اجناس ارزان قیمت خارجی، سرمایه‌های سرگردان... موارد متعددی از یک مدیریت ناکارآمد اقتصادی است که اکنون به جای نقد و بررسی روش‌های پیشین خود و برکناری این مدیران نالایق، به دنبال جذب مدیران خارجی است. مدیریتی که تا کنون به رغم داشتن تمامی امکانات از عهده ساماندهی اقتصاد ایران برنیامده است. چگونه می‌تواند به وکالت از ملت ایران از سرمایه‌گذار خارجی حسابرسی کند و پاسدار منافع ملی باشد؟ در شرایطی که سرمایه‌گذاران مستقل و ملی داخلی در معرض

نابودی هستند، آمدن سرمایه‌گذار خارجی به تقویت چه چیزی منجر خواهد شد؟ طبیعی است که اگر ما در روند شکوفایی اقتصادی قرار داشتیم، سودجستن از سرمایه‌های خارجی می‌توانست این حرکت را شتاب بیشتری بخشد، اما در شرایط کنونی آیا ورود سرمایه‌گذاران خارجی به معنای هضم شدن تنه سرمایه‌گذاران داخلی و ایجاد یک قشر محدود و سرمایه‌دار وابسته نخواهد بود؟ البته با توجه به نگرش برخی از دست‌اندرکاران، ادغام در سرمایه‌داری جهانی نه تنها مدموم نیست که حتی ضرورت حیاتی نیز به شمار می‌رود. در جایی که معاون امور مجلس وزارت صنایع می‌گوید: «دنیا در حال ادغام در اقتصاد جهانی است. برای این که ما از این قافله جا نمانیم، بایستی از فرصت‌ها استفاده کنیم. با این واقعیت تلخ رو به رو هستیم که سرمایه‌گذاری ملی داخلی در معرض فروپاشی جدی قرار گرفته است.»

اگر شعار ادغام در اقتصاد جهانی در اولویت جناح‌های موجود در نظام قرار گرفته است، به گونه‌ای که حتی در مجلس ششم تنها یک مخالف مشروط داشته و جناح به ظاهر «استکبارستیز» دوران اخیر هم با آن موافق بوده، بهتر است که این جناح‌ها شعارهای سیاسی خود را با این روند

نفت و توسعه میادین قابل هستند؛ این مزیت هزینہ کردن بخش مهمی از درآمد نفت در خریدهای تسلیحاتی به منظور حفظ امنیت ایران است. در واقع تلاش ما در مکیدن هر چه سریع تر مخازن تجزیه ناپذیر نفت، در یک دور باطل، صرف خریدهای تسلیحاتی خواهد شد که چیزی جز مثلث «نفت - اسلحه - سرکوب» را در پی نخواهد داشت. این که مطرح می کنند در صورت کاهش درآمدهای نفتی، دچار مخاطرات امنیتی خواهیم شد و رقبای ما تفوق تسلیحاتی پیدا خواهند کرد، بی توجه به این نکته مهم و حیاتی است که از پیروزی انقلاب تا کنون، حفظ امنیت و ثبات ایران در گرو اینبار و مشارکت ملت ایران بوده است و نه اتکا بر سلاح های مدرن! در ضمن، آن هایی که رونق سرمایه گذاری خارجی را ضامن امنیت ملی دانسته و آن را سپری در مقابل دولت های توسعه طلب منطقه تلقی می کنند آیا با چنین تمهیدی از پس آمریکا و ناوگان هایش در خلیج بر خواهند آمد؟ آن ها تا چند درصد پیروزی ما بر آمریکا را در یک جنگ کلاسیک متکی به سلاح های مدرن محتمل می دانند؟ عقل و منطق نشان می دهد که مقاومت ما در مقابل آمریکا با پشتوانه مردمی میسر است نه سلاح مدرن.

سرمایه مرز ندارد

بحران آسیای جنوب شرق و روسیه نشان داد که سرمایه های خارجی به معنای واقعی کلمه، بی وطن هستند و به همان سهولت که می آیند، همان گونه از مرز خارج می شوند. در واقع از دیدگاه سرمایه گذاران خارجی، امنیت اقتصادی به این معناست که آن ها در این مانور آزاد باشند. چرا که این موضوع را حق خود می پندارند که در جستجوی سود بیشتر مرزها را در نوردند و تمهیدی به حفظ منافع ملی یک کشور نداشته باشند. در عین حال آن ها توقع دارند که قوانین داخلی یک کشور با منافع آن ها تطبیق یابد و اساساً اگر چنین نباشد،

سرمایه خود را به خطر نخواهد انداخت. تغییر و عدول از قانون اساسی، تغییر قانون کار، تغییر نظام مالیاتی، اغماض در پرداخت عوارض و... از جمله مواردی هستند که باید متناسب با خواست سرمایه گذار خارجی تغییر کند که هزینه های اجتماعی زیادی به دنبال خواهد داشت.

مصوبه اخیر مجلس ششم در عدول از اصل ۸۱ قانون اساسی آغازی به این روند و گواهی بر این مدعاست. در واقع، نظام سیاسی، اقتداری جدی در برابر سرمایه گذار خارجی نخواهد داشت و ناچار از نشان دادن انعطاف است؛ چه در غیر این صورت سرمایه گذاران خارجی غضب خواهند کرد و سرمایه های خود را از مملکت خارج می کنند.

توصیه به کارشناسان

آن ها که می گویند برخلاف استقراض - که ما اسیر خارجی هستیم - در سرمایه گذاری مستقیم، آن ها اسیر ما خواهند بود، به این موضوع توجه ندارند که سرمایه گذاری خارجی مترادف با تصرف بازار بورس کشور خواهد بود تا در موقع اضطراری بتوانند - مانند بحران اخیر آسیای جنوب شرقی - سهام سرمایه گذاری خود را در بازار بورس نقد کنند و صنعت ورشکسته ای را پشت سر به جای گذارند و از کشور خارج شوند. بنابراین سرمایه گذاری در صورتی در کشورمان ماندگار خواهد شد که در واقع کشوری مستقل در کار نباشد، بلکه ایالتی از بازار جهانی تلقی شود

این همه انعطاف در مقابل سرمایه خارجی در شرایطی صورت می گیرد که صنعت داخلی و سرمایه گذاران ملی با انواع مقررات دست و پا گیر و اخذ ۴۶ نوع عوارض و مالیات رو به رو هستند و اکنون خیل عظیمی از آن ها ورشکسته، فراری یا در پشت میله های زندان قرار دارند. در کشور کانادا اگر یک خارجی، یک واحد اشتغال ایجاد کند، شهروند محسوب می شود، در حالی که ما با تولیدکنندگان داخلی خود - که شهروندان واقعی این کشور هستند - چنان رفتاری داشته ایم که همگان رفتن به دنبال کار تولیدی را دیوانگی به شمار می آورند. و حتی المقدور سرمایه خود را از ایران خارج می کنند.

آمار رسمی آقای خاتمی، دال بر این است که دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی، بیش از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد کشور شده است. با این حال آمارهای موجود در رابطه با عملکرد برنامه اول و دوم توسعه نشان می دهد که با ورود سرمایه خارجی نه تنها در این دوران معضل بیکاری حل نشده است، بلکه با تحت فشار قرار گرفتن منابع مالی دولت - به دلیل بازپرداخت اصل و فرع بدهی های خارجی - از سرمایه گذاری دولت در حمایت از صنایع داخلی و کشاورزی و ایجاد اشتغال جدید جلوگیری به عمل آورده است.

پی گیری یک جریان از ابتدای انقلاب تا کنون

بعد از پیروزی انقلاب، یک جریان قوی منتسب به جناح موسوم به راست، مالکیت دولتی را مجازی می دانست و تنها برای مالکیت خصوصی، هویت حقیقی قابل بود. این تفکر حتی بخش تعاونی را صرفاً همکاری مالکیت های خصوصی می پنداشت و آن را به عنوان یک بخش مستقل مطابق با مندرجات قانون اساسی نمی دانست. بنابراین از همان ابتدای انقلاب، جریان فوق از میان سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی مندرج در قانون اساسی، تنها مالکیت خصوصی را حقیقی تلقی می نمود و دو بخش دیگر اقتصاد یعنی بخش دولتی و بخش تعاونی را پدیده هایی فرض می کرد که هر چه سریع تر می باید به حذف آن ها اقدام می شد.

درگیری جدی این جریان با کابینه میرحسین موسوی در چارچوب همین اندیشه شکل گرفت. سرمایه سالاری در نظر این جریان آن چنان جدی بود که حتی رشد و توسعه مسلمانان را در صدر اسلام،

مرهون سرمایه حضرت خدیجه می‌دانست و در عین حال ورود به بحث عدالت اجتماعی را دخالت در مشیت الهی تلقی می‌کرد. چرا که به زعم آن‌ها خداوند هنگام خلق جوامع به تعداد فقرا آگاهی کامل داشته است.

در کنار این معیارها هویت ملی و استقلال ایران نیز مجازی شمرده می‌شد و بدون هیچ گونه شک و تردیدی نهضت ملی شدن نفت کوبیده می‌شد. سرکوب اندیشه ملی از یک سو و دیدگاه فقهی این جریان از سوی دیگر - که یک مالک حق دارد سرمایه خود را به هر نقطه از جهان که می‌خواهد ببرد - با یکدیگر در انسجام کامل بودند که از آن چیزی جز پیوند هر چه بیشتر با شرکت‌های فراملیتی حاصل نمی‌شد. بر این اساس، این جریان در تداوم نفوذ خود به بخش بازرگانی خارجی - و نقض اصل ۴۴ قانون اساسی - و واردات از یک سو و به دست گرفتن بخش عمده‌ای از انحصارات داخلی و صنایع - به‌ویژه بعد از شروع روند خصوصی‌سازی - از طرف دیگر، اکنون به جایی رسیده است که بدون پیوند سیستماتیک با اقتصاد جهانی و فارغ‌البال از قید و بندهای قانونی، نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. به‌ویژه آن‌که به لحاظ سیاسی - اجتماعی متحمل ضربه‌های سنگینی از جانب مردم شده است و در داخل خود را فاقد پایگاه می‌بیند.

بر این اساس باید توجه نمود که پیش از آغاز دور جدید لیبرالیزه شدن اقتصاد کشورها و جهانی شدن، این جریان پیش‌تاز چنین نظریه‌ای در ایران بوده است و روند ۲۰ ساله خود را نیز بر اساس یک دیدگاه ایدئولوژیک - نه تجربه و خطای علمی - طی کرده است. آن‌ها ابتدا نظارت دولت موسوی را کمونیستی تلقی نمودند. سپس ملی‌گرایی را کفر محسوب کردند. پس جایگاه سرمایه را فراتر از سایر عوامل قرار دادند و اکنون با اشتباهی سیری ناپذیری از سرمایه‌گذاری خارجی استقبال می‌کنند؛ منتها با این شرط که سرمایه‌گذاران خارجی، نوسیده‌های اصلاح طلب را بر آن‌ها ترجیح ندهند.

نقطه تأسف بار این است که یک تفکر قوی نیز در جریان اصلاح طلبی وجود دارد که شکسته شدن انحصار سیاسی اجتماعی جریان سنتی را در پیوستن به موج جهانی شدن می‌بیند؛ به امید آن‌که به کمک لیبرالیزه شدن اقتصاد و سهیم شدن سرمایه‌گذاران خارجی در امور کشور، ساختار سیاسی را تحت تاثیر قرار دهند و انوریته جریان راست را در هم بشکنند. غافل از این‌که در این خطامشی، جریان به اصطلاح سنتی پیشکسوت است و به همین دلیل از به ثمر رسیدن خطامشی ۲۰ ساله خود بسیار خرسندند.

به راستی کلاه بر سر کدام یک از این دو جریان خواهد رفت؟ آیا الگوی عربستان تکرار خواهد شد و یک جریان با پوسته شرعی و دینی، مهار جهانی شدن و لیبرالیزه شدن را در دست خواهد گرفت؟ و برخلاف آن چیزی که برخی می‌پندارند، شرکت‌های فراملیتی، جریان سنتی را بر جریان مدرن ترجیح خواهند داد؟ آیا الگوی ترکیه تکرار خواهد شد و به محض باز شدن پای سرمایه‌گذاران خارجی، نظامیان مهار مملکت را در دست خواهند گرفت؟ آیا الگوی روسیه شکل خواهد گرفت که در پوشش ورود سرمایه‌های خارجی و خصوصی‌سازی، مافیاهای عظیم اقتصادی شکل بگیرد و نظام قانونی و دموکراتیک،

ملعبه دست باندها شود؟ ولی مطمئناً با توجه به عدم انسجام ساختار مدیریتی، فکری و استراتژیک، الگوی چین تکرار نخواهد شد. به هر حال تجربه جهان سوم - به‌ویژه خاورمیانه - نشان داده است که گرچه سرمایه‌گذاران خارجی با یک جریان تمرکزگرا بهتر می‌توانند وارد معامله شوند، ولی یک نوع دموکراسی هدایت شده و کنترل شده هم دور از نظر آن‌ها نیست؛ چرا که آن‌ها به دنبال ثبات و امنیت سرمایه خود هستند.

به هر حال، آینده کشور در چنین فضایی آن چنان شفاف نخواهد بود که برخی می‌پندارند. باید توجه نمود که باندها برای گریز از حاکمیت مردم و به دنبال آن، تقسیم منافع ملی بین خود، بسیار علاقه‌مند خواهند بود که نقطه ثقل تحولات را از داخل به خارج منتقل کنند. کودتای ۲۸ مرداد نسخه‌ای از این همکاری به ظاهر نامتجانس ارتجاع و مدرنیسم سلطنتی است؛ با آن‌که ظاهراً جریان مصدق و جبهه ملی، مدرن‌تر به شمار می‌رفتند و طبیعی بود که آمریکا و انگلیس با آن‌ها همکاری کنند.

در پایان، باید گفت که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دراز مدت، نتایج نگران‌کننده زیر را در بر خواهد داشت:

۱. مخدوش کردن اصل استقلال و به حاشیه بردن قانون اساسی و در واقع استحاله بیشتر انقلاب؛
۲. سرکوب و تخریب سرمایه‌داری ملی و ایجاد یک قشر محدود و سرمایه‌دار وابسته، آن هم در پیوند با راست بی‌رحم یا وحشی؛
۳. رشد و توسعه فرهنگ مبتذل غربی و تحقیر و به حاشیه بردن فرهنگ پویا و مقاوم اسلامی؛
۴. رشد بیکاری، تورم، فقر، تشدید اختلاف طبقاتی؛
۵. در نهایت با سوء مدیریت ۲۰ سال گذشته، ادغام در نظام جهانی سرمایه‌داری، شکست یک الگوی مستقل در کشورهای اسلامی را به دنبال خواهد داشت.

